

رسم خط فارسی

چندی پیش در مجله « راهنمای کتاب » مقاله‌ی استاد سعید نفیسی را بعنوان « چند نکته درباره‌ی چاپ کردن برخی از کلمات » (سال اول، شماره دوم، ص ۱۰۹-۱۱۲) مطالعه می‌کردم. استاد درین مقاله توصیه می‌کردند که الف « است » را چنانکه در تلفظ می‌اندازیم در نوشتن نیز بنویسیم. و همچنین الف « آن »، « این »، « او » و « ایشان » را که با آمدن حرفی پیش از آنها از قبیل « در »، « بر » و غیره از تلفظ ساقط می‌شود از کتابت نیز بیندازیم و « ازان »، « ازین »، « ازو » و « ازیشان » بنویسیم، نه « از آن »، « از این »، « از او » و « از ایشان ». و هکذا « به‌خانه »، « ترا »، « تست » بنویسیم، نه « به‌خانه »، « تورا »، « تو است ».

البته منظور استاد ازین مثالها، چنانکه تصریح هم کرده بودند، این بود که خط امروزی را تا آنجا که می‌توانیم بتلفظ رایج امروز نزدیکتر سازیم و در نوشتن صرفه‌جویی نماییم. ولی من ازین توصیه‌ی استاد بنکته‌ی دیگری منتقل شدم که از منظور ایشان عمده‌تر و مهم‌تر بود. باخود اندیشیدم که اگر مثلاً کسی کلمه « به‌خانه » را بشکل « به‌خانه » یا « ترا » را بصورت « تورا » بنویسد چه ضرری ازان می‌بیند؟ با نوشتن يك ها یا وا، بفرض اینکه زاید هم باشد، وقتش گرفته می‌شود و بکارهای ضروری خود نمی‌رسد؛ یا اینکه خواننده از دیدن شکل « به‌خانه » آن را « به‌خانه » تلفظ می‌کند و شکل « تورا » را « تورا » (بوا و معلوم) می‌خواند؟

دیدم که هیچ کدام ازینها نمی‌تواند باشد. هیچ فرقی نمی‌کند که حرف اضافه

«به» با کلمه ما بعد خود سرهم نوشته شود بشکل «بخانه»، یا جداگانه بشکل «به‌خانه» . آنچه از نظر نتیجه مهمست آنست که نویسندگان آن را همگی و همیشه یکنواخت بنویسند ، خواه بشکل «بخانه» باشد یا بصورت «به‌خانه»، و این اصل «یکنواختی» را در دیگر کلمات نیز رعایت کنند تا هرج و مرجی که امروز از نوشتن هزارها کلمه با سلیقه‌های گوناگون دراملای زبان فارسی حکم فرماست از میان برداشته شود و نویسندگان و حروف چین از بلا تکلیفی نجات یابند .

ولی می‌دیدم که برای رسیدن به چنین نتیجه‌ی کافی نیست که کلمه‌ی را بتنهایی در نظر بگیریم و روی آن قضاوت نماییم و یا از راه «اقتراح» نظر متخصصین را در باره آن بخواهیم . مثلاً استاد سعید نفیسی از راه صرفه جویی یا غیر آن لازم می‌دانستند که «تواست» را بشکل «تست» بنویسیم . البته نظر بسیار خوب و پسندیده‌ی ، که کلمه سه حرفی را با همان سه حرف ملفوظ خود بنویسیم و دو حرف زاید دیگر بران اضافه نکنیم . ولی آیا این حکم مخصوص کلمه «تو» است یا در نظایر آن نیز جاری است ؟ مثلاً اگر بجای «تو» «دو» بگذاریم و بخواهیم عبارت «تقصیر آن دواست» را روی کاغذ بیاوریم ، آیا می‌توانیم بشکل «تقصیر آن دست» بنویسیم ؟ و همچنین اگر بجای «تو» «سه» بگذاریم و بخواهیم عبارت «شماره خانه ایشان سه است» را بنویسیم ، آیا می‌توانیم بقیاس رسم خط «تست» «شماره خانه ایشان سست» بنویسیم ؟ پرواضحست که چنین کتابتی جایز نیست . بنابراین حکم حذف واو تنها بکلمه «تو» اختصاص پیدا می‌کند و هر یک از نظایر آن حکم جداگانه‌ی را دارا می‌گردد که يك يك باید یاد گرفت و بحافظه سپرد ؛ و این روش نه تنها هرج و مرج را از میان بر نمی‌دارد ، بلکه بر شدت آن می‌افزاید .

تنها راهی که برای برطرف ساختن این بلا تکلیفی بنظر من می‌آید این بود که تمام جزئیات زبان و حالاتی که ممکنست بر آنها طاری گردد یکجا در نظر

گرفته شده رسم خطی جامع و کلی طرح شود که از طرف استادان فن و ارباب فضل و ادب مورد تأیید واقع گردد و عامه مردم نیز بتأسی از متخصصین فن آن را مبنای کتابت خود قرار دهند و بدوره بالاتکلیفی خاتمه بخشند.

ولی حقیقت آنست که من در خود چنین توانایی نمی دیدم. فکر می کردم که اگر طرحی درین زمینه تهیه و پیشنهاد کنم نقایصی خواهد داشت و با عدم قبول مواجه خواهد بود. اما دیدم که برای رسیدن باین مقصود بالاخره این اقدام از طرف کسی باید بشود، و از طرف هر کسی هم که بشود در بدو امر طرح پیشنهادی وی ناچار نقصی خواهد داشت و از خرده گیریها مصون نخواهد بود؛ پس چه بهتر که من از بزرگی کار نیندیشم و اندیشه خود را بمرحله عمل بگذارم و پیشگاه استادان فن عرضه بدارم. منتها تواند بود که طرح من از سرتاپا مخدوش و در نظر متخصصین مردود باشد. ولی چه ضرر دارد؟ برای اینکه نظری را مردود توان شمرد در قبال آن نظر مقبولی باید نهاد. پس هر نظر مردودی از من جای خود را بنظر مقبولی از استادان فن خواهد داد و سرانجام طرح ناقص من بطرح کاملی تبدیل خواهد یافت که مورد تصدیق عموم خواهد بود و آن عین مطلوب است.

این بود که شروع بکار کردم و طرحهای مختلفی ریختم که هر کدام دارای محاسنی بود و معایبی. از میان آنها آن را که عیبش بنظر من نسبتاً کمتر بود برگزیدم و این واجب کفائی را بقدر مقدور انجام دادم.

اکنون اجازه می خواهم تا نظر خود را باختصار عرضه بدارم. ولی پیش از آنکه وارد موضوع بشوم لازم می دانم چند نکته را تذکر بدهم:

۱- در پیشنهاد من طرحی انتخاب شده است که مستلزم تغییر زیادی در رسم خط معمولی امروزی نباشد، بعلاوه اینکه زیر و رو ساختن رسم خط معمولی اشکالاتی ایجاد می کرد و شاید باعث می شد که طرح پیشنهادی اصلاً پذیرفته نشود و اجرا نگردد؛ گذشته

ازینکه این اصلاح، چون موقتی است، بااهمیتی که دارد بتحمل مشکلات تغییر اساسی در رسم خط معمول و مانوس عموم نمی‌ارزید. روزی باید بیاید که این الفبا جای خود را بیک الفبای صوتی کامل العیار بدهد، که آن هم فعلاً جز الفبای لاتین الفبای دیگری نمی‌تواند باشد.

۲- درین طرح تنها بعلم منطقی توجه نشده، بلکه زیبایی و کوتاهی شکل کلمه نیز تا حدی مراعات گردیده است.

۳- مقصود ازین طرح فقط و فقط پیشنهاد قراردادی چندست بمنظور تعمیم رسم خط واحدی، و انتظار از ارباب فضل و ادب آنست که درین باب از راهنماییهای خود دریغ نکنند و این طرح ابتدایی را که در واقع هسته رسم خط اساسی باید نامیده شود با انتقادهای عالمانه خود اصلاح و تکمیل فرمایند.

حالا وارد موضوع می‌شوم و طرح پیشنهادی خود را در سه ماده که ماده اول از آنها دارای چهار تبصره است از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم.

ماده اول - درباره وصل و فصل

هر کلمه‌یی واحد مستقلی است و بنا برین اجزای آن باید بهم‌دیگر پیوسته و خود آن از کلمات دیگر جدا نوشته شود:

این کتاب، آن کتاب، کتاب سودمند، پنج روز، آسمان، جنگجو، زی‌من، ای غافل، ایوای، اینجا، آنجا^۱.

۱- این سه کلمه آخر (ایوای، اینجا، آنجا) گرچه هر کدام در اصل دو کلمه بوده ولی چون آن دو کلمه باهم ترکیب یافته و کلمه واحدی تشکیل داده‌اند، چنانکه آهنگ نیز آن را بخوبی نشان می‌دهد، بنا برین آنها را سرهم باید نوشت.

تبصره ۱

اصولاً اسمها و صفت‌های مرکب^۱ چون در حکم يك کلمه اند بر طبق ماده واحده بایستی متصل نوشته شوند. ولی بمنظور زیبایی و کوتاهی شکل کلمه، فقط مرکب‌هایی پیوسته نوشته خواهد شد که اجزای آنها با همدیگر جوش خورده و وحدت آنها تأیید شده باشد، بدین قرار:

۱- مرخمات (اعم از اسم فاعل و اسم مفعول و مصدر)^۲، بشرط اینکه قسمت وصل شده جزء دوم از دو حرف بیشتر نباشد^۳. مثال: جنگجو، پایمال، بهبود.
بخلاف سخن شناس، شاه‌پسند، کیهان شناخت؛ زیرا درین مثالها قسمت وصل شده جزء دوم بیش از دو حرفست.

۲- مرکبات اضافی (اعم از موصول و مقلوب)^۴ بشرط اینکه قسمت وصل شده جزء دوم از دو حرف بیشتر نباشد. مثال: مهمان، صاحبخانه، شاهپور، دهخدا.
بخلاف پس قلعه، خون بها، صاحب نظر، طالب علم.

۳- مرکبات بسوندی و پیشوندی^۵. مثال:

- ۱- اسم و صفت مرکب فقط در جای آخر باید آکسان داشته باشد، مانند: پیشرفت و ششصد؛ والا مرکب نیست، مانند: پیشرفت و شش هزار.
- ۲- ترخیم دلیل جوش خوردن اجزا و اتحاد آنهاست بایکدیگر.
- ۳- این شرط بمنظور زیبایی و کوتاهی کلمه است، یعنی برای احتراز از امثال: شاهپسند، تهنشین، جاهطلب، سخنسنجی و غیر آنها.
- ۴- وصل و قلب اضافه وحدت مضاف و مضاف الیه را تأیید می کند.
- ۵- بسوند و پیشوند چون استقلال ندارند ناچار جزء کلمه مدخول خود محسوب می شوند و وحدت را تأیید می کنند.

گلدان، آتشکده، بزرگتر، نفهم، یکدل، یکجهت، خیلناش، مهوش، بیباک، بیچیز، بیچاره (بخلاف «بی‌راهنما» در جمله «بی‌راهنما مسافرت مکن»، که حرف اضافه است و منفصل نوشته می‌شود)، تناور، جنگاور، دلاور، بختاور^۱.
 ۴- اسما و صفاتی که در اصل جزء اول آنها وصف و جزء دوم موصوف باشد^۲.

مثال:

پنجاب، هشتروود، گرمروود، تلخروود، گرمابه، سرخاب (بهر دو معنی)، اینجا، آنجا، یکصد، ششصد، نهصد (بخلاف یک‌هزار، پنج‌هزار، شش‌هزار و غیر آنها، که بموجب آهنگ اصلاً ترکیبی در آنها نیست)^۳.

۵- مرکب از دو فعل با حذف حرف ربط^۴:

گفتگو، جستجو، شستشو، کشمکش، کنمکن، رستخیز.
 بخلاف گفت و گو، جست و خیز و امثال آنها که حرف ربط دارند.

استثناهای تبصره ۱

چنانکه دیدیم احکام تبصره ۱ عموماً مبنی بر علل منطقی بود؛ ولی بمنظور

۱- هر يك ازین چهار کلمه اخیر دارای پسوند «ور» است که الفی میان آن و جزء اول کلمه فاصله شده است.

۲- زیرا جزء اول چنین ترکیبی در اصل جنبه وصفی داشته و جزء دوم آن جنبه اسمی، و با این ترکیب وحدتی ایجاد شده که فقط دارای یک جنبه است.

۳- ترکیب «یکصد» و امثال آن بخلاف «یک‌هزار» و نظایر آن از اینجا تولید شده که چون بعضی از ترکیبات «صد»، مانند «دویست»، «سیصد» و «پانصد» با تغییر شکل اصلی خود وحدت را تأمین کرده و آهنگ را نیز تابع خود ساخته است بقیه نیز بر آنها حمل شده و در وحدت و آهنگ مانند آنها گردیده است، بخلاف «یک‌هزار» و امثال آن که در اینجا چنین موضوعی پیش نیامده است.

۴- درین قسم مرکب حذف حرف ربط وحدت را تأیید می‌نماید.

زیبایی و کوتاهی کلمه سه مورد را باید ازان تبصره استثنا کرد و دران سه مورد اجزای کلمه مرکب را جدا نوشت :

۱- مرکبی که حرف آخر جزء اول آن و حرف اول جزء دوم آن همجنس باشند . مثال :

پاک کن ، قاب بازی ، هفت تن (در اسم خاص) ، مهمان نواز ، هم مکتب ، هم محله ، تشریف فرما ، گیاه ها ، درست تر .

۲- مرکبی از غیر پسوند و پیشوند که حرف آخر جزء اول آن یای ممدود باشد . مثال :

پارسی گوی ، عربی دان ، انگلیسی خوان ، آزادی خواه ، بستنی فروش ، حللی ساز ، ماهی خوار ، عالی قاپو .

بخلاف : عالیتر ، ماهیها ، بیچاره و امثال آنها که مرکب از پسوند یا پیشوند می باشند و باید سرهم نوشت .

۳- مرکبی که جزء دوم آن مصدر بهمزه باشد ، ولی در ترکیب اضافی و ترکیب از وصف و موصوف شرطست که این همزه ممدود نباشد . مثال :

پس انداز ، هم افق ، بی ادب ، ره انجام ، بی ایمان ، بی آزار ، هم آواز ، جمع آوری ، دل آویز ، خون آلود ، خاک انداز ، ره آورد .

بخلاف : زهاب ، گلاب ، پنجاب ، سرخاب ، گرما به و امثال آنها که ترکیب اضافی یا وصف و موصوفی است و همزه نیز ممدودست و بنابراین باید سرهم نوشته شود .

تبصره ۲

فعل با اینکه کلمه واحدی است و طبق ماده اول باید پیوسته نوشته شود ،

اضافات آن هر کدام حکم کلمه واحد را دارد^۱ و جداگانه باید نوشته شود، بجز اضافات يك حرفی^۲ و اضافات چند حرفی مصدر بهمزه وصل در هنگام وصل^۳، که آنها را پیوسته باید نوشت و همزه وصل را حذف کرد. مثال:

خواهم نوشت، می نویسد، همی نویسد، پس گرفت، پیش رفت، قفل کرد، نگاه داشت، رفته بود، برو، مرو، نرفت، رفتم، رفتند، رفتستند.

تبصره ۳

رسم خط کلمات و اضافات يك حرفی که ناچار متحرکند بدین قرار است:

الف - مه، به، نه (بجز حرف ربط) با اول کلمه مربوط خود می چسبند:

مرا، مرو، برو، بخانه، بخرد، نرفت، نز (مخفف «نه از»)، نیی، نیم.

ولی «نه» وقتی که حرف ربط است جدا نوشته می شود:

فرهاد نه می نویسد و نه می خواند.^۴

«نه» وقتی که علامت نفیست اگر از فعل خود فاصله داشته باشد بمابعد

خود نمی چسبند:

نه صورتی است مزخرف عبارت سعدی. یعنی صورتی نیست ...

ب - «چه» هر گاه با مابعد خود کلمه مرکبی تشکیل بدهد^۵ یا پیش از

۱- آهنگ نیز این وحدت را تأیید می نماید.

۲- مانند «نه» در «نرفت».

۳- مانند «ام»، «اند»، «استند» در فعلهای «رفتم»، «رفتند»، «رفتستند».

۴- بهمین جهت کلمه «نه گیرد» را درین بیت سعدی سرهم نباید نوشت:

قرار در کف آزادگان نه گیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آبدرغربال

۵- این ترکیب را از آهنگ کلمه می توان فهمید.

الفاظ مصدر بهمزه وصل باشد بمابعد خود می چسبند :

چگونه ، چطور ، چرا ، چت ، چش .

بعد از صفت اشاره « آن » نیز بدو می چسبند : آنچه .

ج - « که » پیش از « را » یا « ای » و « او » و « از » که همزه آنها تخفیف

یافته باشد همچنین پیش از الفاظ مصدر بهمزه وصل بمابعد خود می چسبند :

کرا ، کی ، کو ، کز ، کم ، کت ، کش .

و اگر کلمه مابعد او مصدر بهمزه قطعی باشد که در تلفظ افتاده باشد بآن همزه

ناملفوظ می چسبند ولی بالای آن همزه نقطه‌یی باید گذاشت تا دلیل ناملفوظی او

باشد ، مانند :

کاندر ، کاین ، کانسان ، کایام .

و اگر بعد از آن همزه الفی باشد بجای وضع نقطه علامت مد را از بالای همزه

حذف کنند ، مانند : کگاه ، کاسوده .

اما وصل « که » بما قبل خود در دو مورد است :

یکی آنکه جزء ما قبل خود شده باشد ، بطوری که دیگر بتنهایی نتوان

معنایی بدو داد ، مانند :

چونکه ، همینکه بسکه ، بلکه .

بخلاف : وقتی که ، در صورتی که ، کسی که و امثال آنها .

دیگر آنکه حرف تأویل بدلی باشد (مصدری یا وصفی)^۱ و کلمه ما قبل

مبدل منه او باشد^۲ ، از قبیل آن ، این ، چنان و امثال آنها . مثال :

۱- حق آن بود که حرف تأویل بدلی « که » از مبدل منه خود جدا نوشته شود ، زیرا کلمه مستقلی است و آهنگ نیز آن را تأیید می کند ، ولی چون در رسم خط معمول « اینکه » ، « آنکه » و امثال آنها را همیشه سرهم می نویسند ، مناسب آن بود که بقدر امکان از رسم معمول انحراف نشود .

۲- درباره حرف تأویل « که » توضیحی در اینجا داده نمی شود . خوانندگان محترم می توانند بفصل ششم « دستور زبان فارسی » تألیف این جانب مراجعه فرمایند .

توانم آنکه نیازم اندرون کسی ، ای آنکه دل بابروی پیوسته بسته‌بی ،
 شمع تابوت من مسکینست اینکه می بینم یا پروینست ؟
 و اگر حرف تأویل بدلی نباشد وصل نگردد اگر چه پس از کلمات مبهم «آن» ،
 « این » و امثال آنها باشد . مثال :

نه رخست آن ، که زهره و قمرست نه لبست آن ، که سر بسر شکرست .

مگر اینک های مختفی «که» بضرورت شعر حذف شده باشد . مثال :

حکمت آموز و کم آزار و نکو گوی و بدانک

روز حشر این همه را قیمت و بازار و بهاست .

باین حال اگر «که» در اول مصراع دوم و مبدل منه در آخر مصراع اول باشد یا

ضرورت شعر ایجاب کند که مابین «که» و مبدل منه اندک توقفی کرده شود دران دو
 صورت نیز وصل نگردد . مثال :

مران خانه را داشتندی چنان که مر مکه را تازیان این زمان .

زمین لگد خور داز گا و خر بعلت آن که ساکنست نه مانند آسمان دوار .

سنت ابرست این ، که گیرد از بحر آب .

و اگر مابین مبدل منه و کلمه مصدر بهمزه وصل یا ناملفوظ باشد دران صورت

از ماقبل فصل و بمابعد وصل کرده شود :

از ان کز تو ترسد بترس ای حکیم ، هران کو بعزت فروتر نشست .

و اگر «که» محتمل تأویل بدلی و غیر آن هر دو باشد وصل و فصل هر دو رواست :

پیش تو مردن ازان به که پس از من گویند نه بصدق آمده بود اینک (یا این که)

بآزار برفت .

د - « و » مطلقا جدا نوشته می شود .

ه - « چو » فقط وقتی که ماقبلش حرف اضافه « به » باشد با و می چسبد :

بچو من خسته‌یی ستم مکنید .

و - « تو » فقط از اول به « به » می‌چسبد : بتو .

ز - « دو » و « سه » از اول فقط به « به » و از آخر فقط بکلمه « دیگر »

می‌چسبد و معنی دوم و سیم می‌دهد :

بدو ریال ، بسه ریال ، ددیگر ، سدیگر .

ح - « ز » فقط وقتی که پیش از « این » ، « آن » ، « او » و فروع آنها باشد

موجب می‌شود که همزه آنها از لفظ و کتابت حذف گردد : زین ، زان ، زو ، زیشان .

تبصره ۴

کلمات و پسوندهای چند حرفی مصدر به همزه وصل را ، مانند ای (برای وحدت و نسبت و غیر آنها) و ضمائر شخصی متصل ام ، ات ، اش و رابطه‌های ام ، ای ، است ، ایم ، اید ، اند و پسوند اعداد ترتیبی (ام) و حرف تصغیر اک و او و حرف ندای آ بدین قرار می‌نویسیم :

الف - رابطه « است » :

۱- اگر آخر کلمه ماقبل آن حرف ساکنی باشد بجز الف و واو ممدود

همزه « است » را بعد از نقل حرکت آن بما قبل لفظاً و خطاً حذف کنند : نادانست ،

باقیست^۱ .

فردوسی گوید :

بآزادبست از خرد هر کسی چنان چون ننالد زاختر بسی .

۱- حق آن بود که کلمه « است » همیشه منفصل نوشته شود و آهنگ نیز آن را تأیید

می‌کند ، ولی چون نظایر آن از قبیل « اند » ، « ایم » ، « اید » و غیر آنها با کلمه ماقبل خود

سرهم نوشته می‌شوند برای اطراد آن را نیز سرهم می‌نویسیم .

ولی در امثال « باقی » یعنی کلماتی که آخر آنها یای ممدودست اغلب آنست که در تلفظ همزه « است » را بافتحه اش حذف کنند و دران صورت برای اینکه با شکل گذشته مشتبه نشود « است » را در کتابت باید بر حال خود باقی گذاشت: باقی است .

کلمات مختوم بالف بشکل یا نیز مشمول این حکمست: مصطفی است .
 ۲- واگر الف یا واو ممدود باشد همزه « است » را بافتحه اش از لفظ و کتابت بیندازند: داناست ، ترسوست .

۳- واگر آخر کلمه ماقبل متحرك باشد دران صورت اگر حرکه فتحه باشد « است » در لفظ و کتابت بر حال خود می ماند: زنده است؛ و اگر کسره یا ضمه باشد همزه آن در لفظ می افتد ولی در خط باقی ماند: سه است ، دو است ، تو است .

ب- در بقیه کلمات اگر حرف ماقبل آنها ساکنی بجز الف و واو ممدود باشد حرکه همزه را بآن حرف ساکن می دهند و همزه را از لفظ و کتابت می اندازند و باقی را سرهم می نویسند:
 اصفهانی ، کتابش ، کتابش^۱ ، غافلیم ، غافلند ، غافلا ، چهارم ، بازیم ، بازیش ، راضیم ، راضیم ، راضیند .

ولی فقط در « سی ام » همزه را در کتابت نگه دارند تا با « سیم » اشتباه نشود.
 واگر ماقبل آنها الف یا واو ممدود باشد همزه را بیا تبدیل کنند:
 نوایی ، سبویی ، عصایم ، سبویش ، دانایم ، ترسوییم ، ترسویند .
 واگر ماقبل آنها متحرك باشد دران صورت اگر حرکه ضمه باشد همزه مضموم بواو و همزه مکسور بیا تبدیل شود و مفتوح بر حال خود باقی ماند:
 دوم ، توام ، توایم ، توایید ، توایند ، دویی ؛ و اگر کسره باشد همزه بیا

۱- ضمایر متصل چند حرفی نیز که اول آنها متحركست سرهم نوشته می شوند: کتابمان، کتابتان، کتابشان .

تبدیل گردد :

کیم ، کیمید ، سیم (بجز سهام تا باسیم مشتبه نشود) ؛ واگر فتحه باشد همزه مفتوح بر حال خود باقی ماند و همزه مکسور بیا تبدیل گردد ، مگر در مواردی که های مختلفی بگاف تبدیل می شود که دران صورت گاف حرف آخر کلمه ما قبل خواهد بود : دستگك ، خستگي ، گنجیهی ، نامهام ، نامه اش ، زندهام ، زندهیی ، زندهسیم ، زندهیید ، زندهاند .

ماده دوم - درباره حذف

گذشته از حذف همزه وصل که موارد آن در ماده اول (تبصره ۴) گفته شد همزه قطع نیز در بعضی جاها حذف گردد ، بدین قرار :

۱- همزه « این » ، « آن » ، « او » ، « اینان » ، « آنان » ، « ایشان » ، « اینها » و « آنها » پس از حروف اضافه ، « ز » ، « از » ، « بر » ، « در » ، « اندر » ، « بد » (بجای « به ») و پس از حرف زاید « مر » ، و همچنین همزه « آن » پس از « هر » ، چنانکه از لفظ می افتد از کتابت نیز می افتد :

« زین » ، « ازین » ، « ازان » ، « ازو » و غیر آنها .

مگر اینکه در لفظ نیفتاده باشد ، که دران صورت از کتابت نیز نمی افتد :

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم الخ

۲- کلمات « ای » ، « او » ، « ار » و « از » می توانند مخفف گردند ، یعنی

همزه آنها از لفظ و کتابت بیفتد .

تخفیف « ای » پس از « و » و « که » است : وی ، کی .

تخفیف « او » پس از « که » و « ز » : کو ، زو .

تخفیف « ار » پس از « و » : ور .

و تخفیف « از » پس از « و » ، « که » و « نه » : وز ، کز ، نر .

۳- همزه « ابن » درمیان دو اسم خاص ، چنانکه از لفظ ساقط می‌شود از

کتابت نیز می‌افتد : محمد بن علی .

مگر اینکه کلمه « ابن » در اول سطر واقع شود ، که در آن صورت حذف

نگردد .

ماده سیم

در اینکه رسم خط عربی را تا چه حدی باید مراعات کرد

پیروی ما از رسم خط عربی فقط در عبارات و الفاظ متأثر از نحو عربی و حروف ملفوظی ازان زبان خواهد بود که در زبان فارسی نیست .

بنا برین :

۱- در عباراتی که عیناً از عربی گرفته شده و همچنین در الفاظی که اثری از

نحو عربی دارد رسم خط آن زبان را عیناً رعایت خواهیم کرد . مثال :

بسم الله ، باسمه تعالی ، ان شاء الله ، نسبة ، موقتاً ، علی حده ، عاقبة الامر ،

نصرة الدولة ، علم الهدی ، هکذا ، صح ، مافی الضمیر .

۲- حروف مخصوص زبان عربی بهمان حروف نوشته خواهد شد :

قطع ، فصل ، ظلم ، حلال .

۳- رسم خط همزه را نیز رعایت خواهیم کرد ، زیرا همزه وسط و آخر

در فارسی نیست :

سؤال ، مآل ، مسأله ، مؤمن .

۴- تای زاید آخر را که در عربی بشکل ها می نویسند در فارسی تای کشیده

خواهیم نوشت ، زیرا حرف تا در فارسی هست :

نعمت ، دولت ، قضات ، مرآت .

مگر اینکه تای مزبور های مختلفی تلفظ شود ، که در آن صورت ها نوشته

خواهد شد :

وصله ، تحفه ، عرضه ، فاطمه .

۵- همزه الف ممدود را در کتابت حذف خواهیم کرد ، زیرا در فارسی

تلفظ نمی شود :

جزا ، اعضا ، احیا ، اکتفا ، اقتضا .

بنابراین در حال اضافه نیز بجای همزه یا خواهیم آورد :

« باقتضای وقت » ، « اعضای کمیسیون » .

۶- الف مقصور را مطلقاً بشکل الف خواهیم نوشت ، زیرا الف آخر در زبان

فارسی هست :

هدا ، فتوا ، بلوا ، اعلا ، ادنا ، مولا ، معما ، مبتلا ، منتها ، مقتضا ، مستثنا .

ولی در اسامی خاص رسم خط عربی را رعایت خواهیم کرد^۱ :

مصطفی ، مرتضی ، محبتی ، یحیی ، عیسی ، موسی .

۷- جز در عباراتی که عیناً گرفته شده است ، آنجا که حرف ملفوظی را

نمی نویسند و یا بشکل دیگری می نویسند از رسم خط عربی پیروی نخواهد شد .

بنابراین اسامی :

۱- این استثنا برای آنست که در رسم خط معمول تغییر زیادی داده نشده باشد .

آله ، رحمن ، ابرهیم ، اسمعیل ، اسحق ، داود ، معویه و همچنین زکوة، صلوة، توریة و مشکوة را بشکل الیه ، رحمان ، ابراهیم ، اسماعیل ، اسحاق ، داوود ، معاویه، زکات ، صلوات ، تورات و مشکات خواهیم نوشت .

ولی برای رعایت احترام ، لفظ جلاله (الله) را ازین قاعده استثنا می کنیم و بهمان شکل «الله» می نویسیم . چنانکه از کلامه «عمر» نیز واو را حذف نمی کنیم تا با «عمر» اشتباه نشود^۱ .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- در املاي این مقاله رسم خط پیشنهادی کاملاً رعایت شده است .